

۹ - ۷۵۶۱ - ۷۵۶۱ - ۷۵۶۱

Fischer Mark

فروشنده و میلیونر

ISBN: 978-964-8910-79-7
۷۸۷۱/۷۰۱ - ۷۸۷۱/۷۰۱

La rendre et le millionnaire un compte sur la fin de la vie

۰۶۹ - - - - -
۷۵۶۱ - ۷۵۶۱

مارک فیشر

۷۸۷۱/۷۰۱ ۷۸۷۱/۷۰۱
۷۸۷۱/۷۰۱ ۷۸۷۱/۷۰۱

ترجمه‌ی

شهرزاد همای

پانویس و منشوریه

پیشگام

پانویس و منشوریه

پانویس و منشوریه

۷۸۷۱/۷۰۱ ۷۸۷۱/۷۰۱

۷۸۷۱/۷۰۱

ISBN: 978-964-8910-79-7
۷۸۷۱/۷۰۱ - ۷۸۷۱/۷۰۱

پانویس و منشوریه

۷۸۷۱/۷۰۱ - ۷۸۷۱/۷۰۱

۷۸۷۱/۷۰۱

فصل اول

«فهرست»

۹.....	فصل اول
۱۹.....	فصل دوم
۲۳.....	فصل سوم
۲۷.....	فصل چهارم
۳۴.....	فصل پنجم
۴۶.....	فصل ششم
۵۳.....	فصل هفتم
۵۹.....	فصل هشتم
۶۳.....	فصل نهم
۶۹.....	فصل دهم
۸۱.....	فصل یازدهم
۸۴.....	فصل دوازدهم
۹۲.....	فصل سیزدهم
۹۸.....	فصل چهاردهم

فصل اول

از آن روزهایی بود که بهتر است آدم اصلاً از جایش بلند نشود. همان وقت‌هایی که زمین و آسمان مرموزانه دست به دست هم می‌دهند تا زندگی یک نفر را زیر و رو کنند. انگار اقبال هم، همان موقع بساطش را جمع می‌کند و می‌رود، و در این لحظه هر اتفاقی ممکن است بیفتد. تصادف ماشین، خبر بد، مریضی...
در یکی از همین صبح‌های نحس بود- البته با تصور این که صبح‌ها به فرخنده و نحس تقسیم می‌شوند - که سیمون مارتین^۱ از خواب بیدار شد. دوشنبه‌ای بارانی از ماه می.
ساعتش زنگ نزد - شاید هم سیمون صدایش را نشنیده بود. ماکس^۲، سگ لهاسای کوچک و پشمالوی دم چنبری‌اش قصور ساعت را جبران و او را بیدار کرد. طفلک حیوان بابت دیر رسیدن صاحبش به سرکار دغدغه‌ای نداشت، فقط غذایش را می‌خواست. ولی زهی خیال باطل، چون همین که چشم سیمون به ساعت افتاد، سگ از یادش رفت. حتی وقت نکرد دوش بگیرد. اولین لباسی را که به دستش رسید به تن کرد، پرونده‌هایی را که شب گذشته تا دیروقت رویشان کار کرده بود، زیر بغل زد و بی‌آن که ببیند هوا چه‌طور است، زد بیرون. باران می‌بارید.
وقتی باقی نبود که دوباره بالا برود و بارانی بپوشد یا چتری بردارد. تازه، فاصله- ی چندانی تا ماشینش نداشت. کیفش را روی سرش گرفت و به سمت ماشین دوید.

1 - Simon Martin

2 - Max